

زمین داور از سده اول تا ششم هجری

سید مرتضی حسینی شاه ترابی*

چکیده

«زمین داور» یکی از مناطق جغرافیایی خراسان و سیستان بزرگ است که در روزگار کنونی در قلمرو مرزهای سیاسی کشور افغانستان قرار گرفته است. با توجه به داده‌های موجود در منابع، ابعاد جغرافیای طبیعی، انسانی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی این منطقه در قرن‌های نخست اسلامی بسیار مهم بوده است.

این نوشتار، ابتدا موقعیت جغرافیایی «زمین داور» را مشخص و بیان می‌کند و همسایه‌های آن «بست»، «رخج» و «غور» مورد توجه قرار خواهد گرفت. در بررسی جغرافیای طبیعی این منطقه پوشش گیاهی و جانوری آن به همراه آب‌های جاری آن را بررسی می‌نماید و ذیل عنوان جغرافیای انسانی، ساکنان بومی و بناهای منطقه داور را براساس داده‌های تاریخی موجود معرفی می‌کند. ادامه تحقیق نیز با مطالعه جغرافیای سیاسی زمین داور پی گرفته می‌شود و دو پدیده «سرزمین» و «حکومت» از پدیده‌های سه‌گانه جغرافیای سیاسی در این منطقه را در قلمرو زمانی شش قرن نخست اسلامی بررسی می‌نماید. جغرافیای اقتصادی در این نوشتار نیز درباره محصولات مهم و اقتصادی این شهر سخن می‌گوید و جغرافیای فرهنگی نیز به کیش و آیین ساکنان داور پیش از ورود اسلام به این منطقه می‌پردازد.

این تحقیق که با رهیافت تاریخی و روش استنادی و توصیفی - تحلیلی انجام شده است، نخستین تحقیق مستقل در موضوع زمین داور است و پیش از آن تحقیق مستقلی در زبان فارسی نگاشته نشده است؛ گرچه

تاریخ دریافت: ۸۹/۷/۲۸، تاریخ تصویب: ۹۰/۹/۲۰

* دانش‌پژوه دکتری تاریخ تمدن اسلامی، جامعه‌المصطفی العالمیه parsistudent@gmail.com

تحقیق‌های پراکنده‌ای ذیل نوشتارهای جغرافیای تاریخی سرزمین‌های اسلامی صورت گرفته است.

واژگان کلیدی

بست، سیستان، خراسان، زمین داور، بلاد داور، جغرافیای انسانی، جغرافیای فرهنگی، غور.

مقدمه

سرزمین‌های اسلامی که امروز در حیطه مرزهای سیاسی، مناطق و کشورهای مختلف جای دارند؛ حامل تاریخ، فرهنگ و تمدن اسلامی می‌باشند. شهرها و مناطق جغرافیایی مذکور که منعکس کننده جلوه‌های فرهنگ و تمدن اسلامی‌اند، هرکدام به تنهایی می‌توانند موضوعی برای مطالعه و بررسی تاریخی قرار گیرند. «زمین داور» که حیطه جغرافیایی تحقیق حاضر است، یکی از این مناطق است. این منطقه در گذشته در حوزه مناطق خراسان و سیستان بود؛ اکنون در درون مرزهای سیاسی کشور افغانستان قرار دارد. این تحقیق می‌تواند به توسعه معلومات تاریخی در مورد تاریخ کشور افغانستان کمک کند. تحقیق حاضر می‌کوشد با توجه به داده‌های موجود در منابع، ابعاد جغرافیای طبیعی، انسانی، سیاسی و فرهنگی «زمین داور» را در قلمرو زمانی شش قرن نخست اسلامی بررسی کند. در عین حال پر واضح است که به سبب فقر داده‌های تاریخی در منابع موجود، با انتقاداتی در قالب ارائه مواجهه و از عهده نگارنده خارج است. اهمیت این تحقیق از آن روست که «زمین داور» یکی از مناطق مهم و مؤثر خراسان و سرزمین‌های شرقی خلافت اسلامی است؛ اما تاکنون تحقیقی درباره آن انجام نشده است. اسفبارتر از آن، اینکه حتی نام آن برای بسیاری از محققان تاریخ اسلام نامأنوس و فراموش شده است.

۱. موقعیت جغرافیایی

جغرافی‌نویسان مسلمان در مورد «جغرافیای ریاضی» زمین داور، مطالب چندانی ذکر نکرده‌اند؛ جز اینکه بیان نموده‌اند: شهر داور بنابر محاسبات خوارزمی، در طول جغرافیایی ۱۰۴ درجه و ۳۰ دقیقه و عرض جغرافیایی ۳۷ درجه از خط استوا قرار داشت.^۱

۱. سهراب، عجایب الاقالیم السبعه؛ ص ۶۰ تهران: پژوهشکده فرهنگ و هنر اسلامی.

همسایه‌های زمین داور عبارت بود از: «بست»، «رخج» و «غور».^۱

۲. جغرافیای طبیعی

«زمین داور» در نزدیکی محل برخورد دو رود «ارغنداب» و «هیرمند» قرار داشت. بیشتر مناطق آن گرمسیری و برخی از قسمت‌های آن کوهستانی بود. آیین دیار از آب‌های فراوان و باغستان‌های بسیار برخوردار بود؛ چون در دره پهناوری واقع شده بود، وقتی رود هیرمند از جبال «هندوکش» به طرف «بست» فرود می‌آمد، در آن جاری می‌گشت. جغرافی‌نویسان عرب، اسم «داور» را به عنوان ولایتی بزرگ اطلاق می‌کردند که معرب آن «ارض داور» یا «بلد داور» است. معنای هر دو صورت (تلفظ فارسی و عربی) یکی است و مراد از آن «معبه‌های کوهستان» می‌باشد. این منطقه در قرون وسطی، بسیار حاصل‌خیز و آباد بود.^۲

۱-۲. پوشش گیاهی

یاقوت حموی تصریح می‌کند که «زمین داور» بستان‌های بسیار و آب‌های جاری فراوان دارد.^۳ ابن حوقل نیز آن را اقلیمی سرسبز معرفی می‌کند.^۴ درختان صنوبر، ابهل، گل‌ها و گیاهان خوش‌بو برخی از مصادیق پوشش گیاهی این سرزمین است.^۵

۲-۲. پوشش جانوری

مارهای سمی و افعی، راسو، خارپشت^۶ و جوجه تیغی^۷ در این سرزمین بیش از همه از میان جانوران یافت می‌شد. راسو، خارپشت و جوجه تیغی عامل برقراری توازن اکوسیستی در این منطقه بودند؛ چون مار و افعی شکار می‌کردند. بنابراین، هرگاه در بخشی از این منطقه، به هر دلیلی راسو، خارپشت یا جوجه تیغی نبود، تعداد مارها و افعی‌ها فزونی

۱. صفی‌الدین عبدالمومن، *مرآة الاطلاع*، ج ۲، ص ۵۱۱.

۲. مجهول‌المولف، *حدود العالم من المشرق الى المغرب*، ص ۴۶.

۳. ابن فقیه، *البلدان (ترجمه مختصر)*، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ص ۲۰۰.

۴. یاقوت حموی، *معجم البلدان*، ص ۱۵۱.

۵. ابن حوقل، *صورة الارض*، ص ۴۱۹.

۶. منهاج السراج، *طبقات ناصری*، ص ۳۶۴.

۷. شمس‌الدین محمد، *نخبة الدهرفی عجائب البر والبحر*، ص ۲۸۸.

۸. ابن فقیه، *البلدان*، ص ۴۱۶.

می‌یافت.^۱

۲-۳. آب‌های جاری

«هیرمند» بزرگ‌ترین رودخانه سیستان است و سرچشمه‌اش کوه‌های غور است؛ این رود از «زمین داور» می‌گذشت.^۲ به همین دلیل آن را «هیلمند»، «هندمند»^۳ و «هیزمند» خوانده‌اند.^۴ در مورد این رودخانه باور چنین بود که آب هزار نهر و رودخانه در آن می‌ریزد؛ هزار رودخانه از آن منشعب می‌شود و مصب آن نیز دریاچه «زره» در سیستان است.^۵ این رودخانه را «رود سیستان» و «رود بست» نیز می‌خواندند. در سال ۳۳۲ هجری املاک، نخل، کوه و تفرج‌گاه مردم سیستان در کرانه این رود بوده و قایق در آن رفت و آمد می‌نموده است. بنابراین، مردم سیستان و شهرهای حاشیه رود هیرمند، آذوقه و دیگر وسایل ضروری خویش را با قایق جابه‌جا می‌کردند.^۶

۳. جغرافیای انسانی

«زمین داور» را برخی شهر، برخی ولایت و برخی اقلیم دانسته‌اند.^۷ بنابراین، برخی از آن با نام «زمین داور»، برخی با نام «ارض‌الداور»، برخی با نام «بلدالداور»^۸ و برخی با عنوان «بلادالداور» یاد کرده‌اند.^۹ در مجموع، این نام به منطقه‌ای اطلاق می‌شد که شهرهای مهم آن عبارت بود از: «درتل» یا «داورتل» و «درغش» که هر دو در مسیر رود هیرمند قرار داشتند.^{۱۰} شهر مهم و معروف آن نیز شهر «بنجوا» بود.^{۱۱} برخی آن را

۱. همان‌جا، یاقوت حموی، معجم البلدان، ص ۱۹۱؛ شمس‌الدین محمد، نخبه الدهر فی عجائب البر والبحر، ص ۲۸۸.
۲. ابن حوقل، صورة الارض، ج ۲، ص ۴۱۷.
۳. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۵، ص ۴۱۸؛ صفی‌الدین عبدالمؤمن، مرصد الاطلاع علی اسماء الامکنه والبقاع، دارالجیل، ج ۳، ص ۱۴۶۵.
۴. شریف ادربیسی، نزهة المشتاق فی اختراق الافاق، ج ۱، ص ۴۵۵.
۵. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۵، ص ۴۱۸؛ صفی‌الدین عبدالمؤمن، مرصد الاطلاع علی اسماء الامکنه والبقاع، ج ۳، ص ۱۴۶۵.
۶. مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۱، ص ۲۳۱.
۷. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۵۱.
۸. ابن حوقل، صورة الارض، ج ۲، ص ۴۱۹.
۹. مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۱، ص ۲۳۱.
۱۰. ابن حوقل، صورة الارض، ج ۲، ص ۴۱۹؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۳۴.
۱۱. شریف ادربیسی، نزهة المشتاق فی اختراق الافاق، ج ۱، ص ۴۵۹.

هم‌عرض «زمین داور» و مستقل از آن شمرده‌اند.^۱

۱-۳. ساکنان بومی

ساکنان اصلی این منطقه قوم «خَلج» بودند که «ترک تبار» می‌باشند.^۲ آن‌ها گروهی از ترکان بودند که در روزگاران قدیم در سرزمین‌های حدّ فاصل شمال هند و نواحی شرقی سیستان در پشت منطقه غور سکنی گزیدند. آن‌ها مردمی متمکن بودند که مال‌داری و کشاورزی می‌نمودند و زندگی مرفه و نیکویی داشتند.^۳

قوم «خَلج» یا درست‌تر «خَلج» (خولج)، باید از باقی‌ماندگان هپتالیان باشند. در واقع، آن‌ها شعبه‌ای از یک قوم قدیمی ترکند که در سال‌های ۵۵۴ تا ۵۵۵ میلادی تحت نام «خولس»^۴ نامیده می‌شدند. یعنی قبل از ظهور ترکان و اضمحلال حکومت هپتالان در غرب آلتائی بودند. آنان در سال ۵۶۹ تا ۵۷۰ میلادی با فرستاده روم به نام «زرمخوس»^۵ در محلی که ابن خردادبه و ادریسی می‌شناخته‌اند، یعنی در نزدیکی «تلس» ملاقات کرده‌اند. خَلج‌ها به عنوان طرفداران وفادار حکمران ترکان غربی «دزابول»^۶ - عالی‌جناب بیغو- به نزد فرستاده روم آمدند. نام «خَلج» در خراسان و سیستان برای اولین بار در تاریخ، در لشکرکشی «یعقوب لیث صفاری علیه «رَخَج» و «زابل» ذکر شده است. از صدسال بعد که «سلطان سبکتکین»، امیر غزنه را زیر فرمان خود درآورد و مردم غور در سپاه وی قرار گرفتند، به کرات از آنان در تاریخ نام برده شده است.^۷

ابن فقیه، «زمین داور» را جزو شهرهای ترک تبار می‌شمارد،^۸ چون ساکنانش قوم «خَلج» بودند که ترک تبارند.^۹ این مطلب بیان‌گر غلبه جمعیت ترک‌تباران در زمین داور است، اما به دلیل ناتوانی این تحقیق در دستیابی به منابع دلالت‌گر بر سکونت دیگر اقوام در این منطقه نمی‌توان در مورد سکونت یا عدم سکونت دیگر اقوام در این منطقه

۱. مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ج ۱، ص ۷۱.

۲. شریف ادریسی، نزهه المشتاق فی اختراق الافاق، ج ۱، ص ۴۶۶.

۳. همان.

4. Xolas

5. Zemarchos

6. Dizabul

۷. یوزف مارکوات، ایرانشهر در جغرافیای بطلمیوس، ص ۱۶۱.

۸. ابن فقیه، البلدان، ص ۶۴۹.

۹. شریف ادریسی، نزهه المشتاق فی اختراق الافاق، ج ۱، ص ۴۶۶.

اظهار نظر کرد.

۲-۳. بناها

اطلاع چندانی از بناهای شهری «زمین داور» از قبیل مساجد، کاروان سراها و کاخ‌ها نیست. فقط یکی از این بناها به سبب شهرت بسیارش در برخی منابع یاد شده است. این بنا که «باغ ارم» نام دارد به دستور «سلطان غیاث‌الدین غوری» ساخته شد. این باغ عظیم در نهایت سرسبزی و خرمی بود و به درختان صنوبر و دیگر درختان سبز و گل‌های خوشبو آراسته بود. به دستور سلطان، در نزدیکی آن، میدانی ساخته بودند که طول و عرض آن به مانند طول و عرض این باغ بود. این میدان، در واقع شکارگاه سلطانی بود و به فرمان پادشاه، هر سال یک مرتبه به مدت یک ماه، بیش از ده هزار شکار از چارپایان اهلی و غیر اهلی در این میدان می‌آوردند؛ سپس، در روز شکار سلطان بر فراز قصر باغ می‌نشست و مجلس بزم مهیا می‌نمود و گماشتگان و بندگان او سوار بر اسب، به میدان می‌رفتند و برای شادی و تفریح پادشاه، در برابر چشمان او شکار می‌کردند.^۱ سلطان منظره شکار را تماشا می‌کرد و هرگاه از جای بر می‌خاست تا خود به شکار رود، شاعر دربار - فخرالدین مبارکشاه - بر می‌خاست و می‌گفت:

اندر می و معشوق و نگار آویزی به زان باشد که در شکار آویزی
آهوی بهشتی چو به دام تو درست اندر بز کوهی به چه کار آویزی؟

او با این اشعار، سلطان را برجای می‌نشانند و از شکار منصرف می‌نمود.^۲ «شهر داور»، دارالملک زمستانی «سلطان غیاث‌الدین غوری شنسبی» بود و فاصله آن تا فیروزکوه که قرارگاه و دارالملک دائمی وی محسوب می‌شد، چهل فرسنگ بود.^۳

۴. جغرافیای سیاسی

جغرافیای سیاسی را می‌توان مطالعه اثرگذاری تصمیمات سیاسی صاحبان قدرت در محیط جغرافیایی دانست.^۴ از سویی سه پدیده «سرزمین»، «ملت» و «حکومت» اجزاء جدایی ناپذیر موجودیت جغرافیایی - سیاسی هستند. بنابراین، این نوشتار در ادامه به

۱. منهای السراج، طبقات ناصری، ج ۱، ص ۳۶۴ - ۳۶۵.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۶۵.

۳. همان، ج ۱، ص ۳۶۴.

۴. پیروز مجتهدزاده، جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی، ص ۲۰.

بررسی دو پدیده «سرزمین» و «حکومت» از پدیده‌های سه‌گانه مذکور در زمین داور می‌پردازد.

۴-۱. سرزمین داور

سرزمین داور را برخی شهر، برخی اقلیم و برخی ولایت شمرده‌اند. این سرزمین در قرن چهارم، طبق گزارش *احسن‌التقاسیم*، یکی از شهرهای قصبه بست^۱ و شهری مرزی و در مرز غور واقع بوده است؛ فاصله‌اش تا غور یک مرحله بوده و مرزبانان مرتبی داشته است.^۲ *احسن‌التقاسیم*، اقلیم خراسان را به ۹ کوره (خوره) و ۸ ناحیه تقسیم کرده و بست را یکی از کوره‌های خراسان شمرده است؛ سپس، زمین داور را یکی از شهرهای بست معرفی کرده است. فاصله شهر داور تا بست چهار مرحله بوده است.^۳

برخی دیگر زمین داور را یکی از کورات شانزده‌گانه سیستان و هم‌ردیف با بست، رخج، زابل و کابل خوانده‌اند.^۴ برخی نیز زمین داور را در کنار سیستان و غزنه، جز مملکت نیمروز یا زابلستان دانسته‌اند.^۵ برخی دیگر، زمین داور را ولایت وسیعی شمرده‌اند که دارای شهرها و روستاهای مختلف است، در مجاورت ولایت رخج و بست و غور می‌باشد، مرز میان غور و سیستان است و دو شهر مهم آن که در مسیر رود هیرمند قرار دارند؛ داورتل و درغوز (درغش) هستند.^۶ هردوی این شهرها در مرز با غور قرار داشتند و سرزمین داور متصل به سرزمین‌های درمشان بود.^۷ از سوی دیگر، زمین داور متصل بود به سروان^۸ که شهری کوچک، آباد، شبیه دو شاخ و جزو مناطق بست بود. *یاقوت حموی* نیز زمین داور را ولایتی وسیع و گسترده بین سجستان و غور شمرده است. در ضمن خاطرنشان می‌شود که برخی آن را شهری می‌دانند که روستایی در حد فاصل بست و بکرآباد (بکرآواذ) دارد که در آن باغ‌ها و آب‌های جاری فراوان می‌باشد.^۹

۱. مقدسی، *احسن‌التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، ص ۲۹۷.

۲. همان، ص ۳۰۵.

۳. همان، ص ۳۵۰ و ۲۹۷.

۴. مؤلف مجهول، *تاریخ سیستان*، ص ۲۸.

۵. همان، ص ۳۰۸.

۶. صفی‌الدین عبدالمؤمن، *مراصد الاطلاع*، ج ۲، ص ۵۱۱.

۷. مؤلف مجهول، *حدود العالم من المشرق الی المغرب*، ص ۱۲۴.

۸. شریف ادریسی، *نزهة المشتاق فی اختراق الافاق*، ج ۱، ص ۱۲۴.

۹. *یاقوت حموی، معجم البلدان*، ج ۳، ص ۱۵۱.

فاصله رنج (بنجواهی) تا بکرآباد یک مرحله بود.^۱ فاصله بست تا سروان که در مسیر سرزمین داور قرار داشت دو مرحله بود. پس از عبور از رود هیلمند و یک مرحله بعد از شهر سروان، شهر درتل قرار داشت. سپس در فاصله‌ای کمی بیشتر از یک مرحله، شهر درغش در کرانه رود هیلمند واقع بود. هر دوی آن‌ها در یک راستا قرار داشتند. از درتل تا جنوب بغین یک روز راه بود. به نجوای در پشت غزنه واقع بود و فاصله آن تا کهک که در قسمت غربی آن قرار داشت، چندین فرسخ بود و از به نجوای تا اسفنجای سه مرحله راه بود.^۲ البته ابن حوقل، رنج را اقلیمی می‌داند که در حد فاصل سرزمین دار و ناحیه بالش واقع است و شهرهای به نجوای و کهک از جمله شهرهای آن است.^۳ زمین داور را نیز اقلیمی در مرز غور می‌داند و بغین و خلج و بشلنک را جزء نواحی آن می‌شمارد که شهرهایی با همین اسامی دارند.^۴ اصطخری نیز رنج را اقلیمی میان سرزمین داور و بالس می‌داند که به نجوای و کهک شهرهای آنند. او داور را نیز اقلیمی در مرز غور، بغین و خلج و بشلنک؛ شهرهای تل و درغش را شهرهای آن می‌داند و بغین و خلج و بشلنک را نواحی‌ای که دیوار به دیوار غورند.^۵

برخی از محققین بر این باورند که زمین داور چهار شهر بزرگ داشته است به نام‌های درتل، درغش، بغین و شیروان که هریک از شهرهای مزبور دارای روستاها و قریه‌های بسیار نیز بوده‌اند و شهر درتل مهم‌ترین شهر داور محسوب می‌شده است.^۶ امروزه هیچ یک از شهرهای زمین داور باقی نیستند؛ اما به نظر می‌رسد درتل - مرکز زمین داور - در محل گیرشک کنونی قرار داشته است.^۷ زمین داور در قرن پنجم، ملحق به سیستان بود و یکی از کورات آن محسوب می‌شد؛ به همین دلیل خراج آن با خراج سیستان جمع‌آوری می‌شد.^۸ خراج زمین داور و مورق و رنج و زابلستان، مجموعاً ۹۷۶ هزار درهم بود و بنابر قولی دیگر، ۹۴۷ هزار درهم می‌شد.^۹

۱. ابن حوقل، *صوره الارض*، ج ۲، ص ۴۲۲.

۲. همان، ص ۴۲۳.

۳. همان، ص ۴۱۸.

۴. همان.

۵. شریف ادریسی، *نزه المشتاق فی اختراق الافاق*، ج ۱، ص ۴۵۵.

۶. ابن فقیه، *البلدان* (ترجمه مختصر)، ص ۲۰۰.

۷. همان، ص ۲۰۱.

۸. مؤلف مجهول، *تاریخ سیستان*، ص ۲۴-۲۸.

۹. ابن فقیه، *البلدان*، ص ۶۳۹.

۲-۴. حکومت

عبدالله بن عامر بن کریز بن ربیعہ اموی مکنی به ابو عبدالرحمن (۴-۵۹ ق.) که در دوران خلافت عثمان بن عفان، در سال ۲۹ قمری یعنی در ۲۵ سالگی والی بصره شد، پس از فتح سیستان در سال سی هجری، زمین داور را نیز فتح نمود.^۱ او فرماندهی فتوحات سیستان را بر عهده داشت و چون زمین داور توسط زبردستان و گماشتگانش انجام شد، این فتوحات را به او نسبت می‌دهند.

بنابر باور گردیزی، عبدالله بن عامر در سال ۴۳ قمری مجاشع بن مسعود را به سیستان فرستاد و او زمین داور را فتح کرد؛^۲ این نظر نادرست است چون مجاشع بن مسعود بن ثعلبه بن وهب سلمی در سال ۳۶ هجری در جنگ جمل کشته شد؛^۳ او گرچه در فتح فارس به سال سی هجری همراه عبدالرحمن بن عامر بود، هیچ یک از منابع، فتح سیستان و داور را به دست وی گزارش نداده‌اند.^۴ گفته‌اند: ابن عامر او را به تعقیب یزدگرد فرستاد و او در این تعقیب و گریز، سیرجان را فتح کرد، اما هنگامی که برای فتح سیستان اقدام نمود با شکست مواجه شد و پس از تحمل تلفات بسیار، ناکام بازگشت. وقتی عثمان از این شکست آگاه شد، ربیع بن زیاد حارثی را به یاری ابن عامر فرستاد و او سیستان را گشود.^۵ ابن سعد معتقد است که عبدالله بن عامر، عبدالرحمن بن سمره را به سوی سیستان فرستاد و او سیستان را با صلح فتح کرد و پس از آن به زمین داور روی آورد و آن جا را نیز گشود.^۶

آنچه درست‌تر می‌نماید این است که ابن عامر دو سال و نیم پس از فتح سیستان به دست ربیع بن زیاد بن انس بن دیان حارثی، یعنی در اواخر سال ۳۲ هجری و اوایل سال ۳۳ هجری عبدالرحمن بن سمره بن حبیب بن عبدشمس را به ولایت سیستان گماشت. او نیز به زرنج آمد و مرزبان شهر را که پس از ربیع بن زیاد طغیان کرده بود هنگامی که مشغول جشن مراسم عید بود، در قصرش محاصره نمود. مرزبان با پرداخت دو

۱. زرکلی، الاعلام، ج ۴، ص ۹۴.

۲. گردیزی، تاریخ گردیزی، ص ۲۳۴.

۳. خلیفه بن خیاط، تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۰۸؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۴۵۷، بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۴۷.

۴. همان، ص ۹۵، ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۳۲۹.

۵. مؤلف مجهول، تاریخ سیستان، ص ۸۰-۸۳.

۶. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۳۴.

میلیون درهم و دو هزار غلام بچه به مهاجمان با آنان صلح کرد. بدین ترتیب، ابن سمره بر مناطق بین زرنج و کش از ناحیه هند چیره شد و در راه رخج بر مناطقی که بین رخج تا بلاد داور قرار داشت غلبه نمود. او هنگامی که به زمین‌های داور رسید، مدافعان آن را در کوه زور (زون) محاصره کرد و سرانجام در ارزی دریافت مبلغ هنگفتی، با آن‌ها صلح نمود. آن‌گاه سراغ بت زرین «زور» رفت، دستان آن را برید، چشمان یاقوتی‌اش را از حدقه درآورد و به مرزبان گفت: باقی‌مانده آن از آن تو باشد، من فقط می‌خواستم آگاہت کنم که بت نه سودی می‌رساند نه زیانی. قابل توجه اینکه هنگام فتح زمین‌های داور، هشت هزار سپاهی مسلمان همراه ابن سمره بود و پس از فتح داور، هریک از آن‌ها چهار هزار نصیب شد.^۱

پس از مرگ عبدالرحمن بن سمره در سال ۵۰ هجری، زمین‌های داور به دست کابلشاه و یاران او افتاد که علیه مسلمانان شوریده و مناطق کابل، رخج و زابلستان تا بست را تصرف نموده بود. ربیع بن زیاد بن انس بن دیان حارثی از سوی معاویه بن ابی سفیان به مقابله با کابلشاه اعزام شد و در منطقه بست با او جنگید و وی را شکست داد. رتبیل پس از شکست، گریخت و ربیع در تعقیب او به رخج رسید، در آن‌جا با وی رویه‌رو شد و زمین‌های داور را بار دیگر فتح کرد.^۲ پادشاه و حاکمان بومی سیستان، رخج و زمین داور رتبیل لقب داشتند.^۳ البته برخی آن را زنبیل ذکر کرده‌اند که به نظر می‌رسد اشتباه در استنساخ باشد.^۴

حاکمان بومی کابل، سیستان و داور به کرات علیه مسلمانان و فاتحان مسلمان شوریدند و در برخی موارد هم کامیابی‌هایی به دست آوردند. یکی از این موارد در دوره عبدالملک بن مروان (۶۵-۸۶ ق.) بود که حجاج ناچار شد امیه بن عبدالله بن خالد بن اسید را برای سرکوبی پادشاه کابل رهسپار این دیار کند. امیه با سپاه عظیمی به راه افتاد؛ وارد کابل شد و در دام رتبیل گرفتار گردید. رتبیل راه‌های گریز را بر او و سپاهیانش بست و او را وادار کرد برای رهایی خود و سپاهیانش صد هزار درهم بپردازد. عبدالملک بن مروان وقتی آگاه شد، او را از مناصب سیاسی‌اش عزل کرد و به جایش عبیدالله بن ابی

۱. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۳۴؛ قدامه بن جعفر، الخراج و صنایع الکتابه، ص ۳۹۳.

۲. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۸۵.

۳. همان، فتوح البلدان، ص ۳۸۱-۳۸۵.

۴. ابن فقیه، البلدان، ص ۶۴۹.

بکره را همراه با شریح بن هانی حارثی و سپاهیان کوفی به سیستان و کابل فرستاد. آن‌ها نیز هم‌چون امیه بن عبدالله در دام رتبیل گرفتار شدند. پس از این‌که شریح بن هانی و جمعی از پیروانش از تسلیم شدن به رتبیل امتناع کردند، جنگیدند و کشته شدند، عیب‌الله بن ابی بکره با رتبیل صلح نمود. شرط رتبیل در صلح با مسلمانان این بود که خراج ده ساله از او برداشته شود، مبلغ یک میلیون درهم به او پرداخت کنند و ابن ابی بکره، پسر خویش و بزرگان قوم خود را نزد او گروگان بگذارد. عیب‌الله بن ابی بکره تمامی شرایط رتبیل را پذیرفت و با او صلح نمود. حجاج بن یوسف این بار عبدالرحمن بن محمد بن اشعث را فرستاد و به او گفت: به سوی این سرزمین کفار برو و داخل زمین داور از سرزمین‌های ترک و کابل شو، سپس افرادی را در سرتاسر آن مستقر کن و آن‌جا را تحت سلطه خویش درآور. ابن اشعث در سال ۸۲ قمری. به سوی سیستان آمد؛ در رخج منزل نمود و نامه‌ای به رتبیل نگاشت؛ او را به شدت تهدید نمود و مطیع خود کرد؛ سپس، خود علیه حجاج و حکومت بنی‌امیه خروج کرد.^۱ حجاج وقتی راه را بر خود مسدود و خطر ابن اشعث را خطری جدی دید، از در مصالحه با رتبیل درآمد و به او نوشت: ابن اشعث را به افرادم تسلیم کن، در مقابل تا زمانی که زنده‌ای در سرزمینت در امنیت و آرامش زندگی کن، نه کسی از تو جزیه خواهد گرفت و نه هیچ یک از مردم عرب با تو جنگ خواهد کرد؛ هر سال هم پانصد هزار درهم از من هدیه بگیر. رتبیل پیشنهاد حجاج را پذیرفت و ابن اشعث را اسیر و تسلیم حجاج کرد.^۲

در روزگار امویان و عباسیان، زمین‌های داور از لحاظ سیاسی پیوسته جزو توابع سیستان بود، زیر نظر فرمان‌روای سیستان اداره می‌شد و او حاکم آن را تعیین می‌کرد؛ به ویژه در دوران صفاریان که یعقوب لیث صفاری در سال ۲۵۱ قمری به زمین داور لشکرکشی کرد و پس از تصرف آن، خودش کارگزاران این منطقه را بر می‌گزید.^۳ البته شورش‌های مردم ناراضی، خوارج و طغیان آنان علیه حکومت، ناامنی و هرج و مرج‌های سیاسی چشم‌گیری در این منطقه ایجاد می‌کرد. از آن جمله می‌توان به شورش غان بن نصر در بست و برادرش صالح بن نصر در سال ۲۳۲ قمری اشاره کرد که به خون‌خواهی وی

۱. ابن اعثم کوفی، *الفتوح*، ج ۷، ص ۷۴-۸۰.

۲. همان، ج ۷، ص ۱۰۳-۱۰۴.

۳. منهج السراج، *طبقات ناصری*، ج ۱، ص ۱۹۸.

۴. مؤلف مجهول، *تاریخ سیستان*، ص ۲۰۸.

انجامید و به زمین داور نیز سرایت کرد.^۱

سیستان و به تبع آن زمین‌های داور، از سال ۲۹۸ هجری در تصرف نصر بن احمد سامانی بود تا اینکه کثیر بن احمد بن شهفور آن‌جا را تصرف نمود. مقتدر عباسی به عامل فارس - بدر بن عبدالله حمای - دستور داد سیستان را از کثیر باز پس گیرد، اما نتوانست. کثیر از بیم خلافت عباسی با خلیفه مصالحه نمود. سپس، در سال ۳۰۴ هجری خالد بن محمد بن یحیی معروف به ابویزید که گماشته خلافت برای گردآوری خراج کرمان و سیستان بود، شورید و ادعای تشکیل امارت نمود. او در برابر سپاه بدر حمای تاب نیاورد و شکست خورد. کثیر بن احمد بن شهفور که با او سر به شورش گذاشته بود، توانست با تدبیری که داشت مردم مناطق بست، رنج و زمین داور را مطیع خود کند،^۲ اما فرجام کار او نیز جز شکست و کشته شدن نبود.^۳

در دوران غزنویان نیز زمین داور به لحاظ سیاسی اهمیت خویش را داشت. به همین جهت، سبکتکین در سال ۳۶۶ هجری پس از تصرف غزنین، زمین داور را در کنار دیگر مناطق هم‌جوارش هم‌چون غور، بامیان، قصدار و تخار تصرف نمود.^۴ زمین داور در دوران غزنویان زیر نظر سلطان غزنوی اداره می‌شد؛ اما در اواخر سلطنت غزنویان که این سلسله رو به ضعف نهاده بود، سلاطین غوری زمین داور را از کنترل غزنویان خارج نموده و تحت تصرف خویش قرار دادند.^۵ به خصوص، در دوران بهرام‌شاه (۵۱۱-۵۴۸ ق.) که دوران ضعف غزنویان بود سلطان علاءالدین غوری به راحتی توانست او را در جنگی که در بلاد داور داشت، مغلوب کند.^۶

۵. جغرافیای اقتصادی

زعفران یکی از محصولات مهم و اقتصادی زمین داور بود که در شهر درغش از توابع زمین داور می‌روید. این شهر از جمله مناطقی بود که آب و هوای مناسبی برای کشت و رویش گیاه زعفران داشت.^۷ عامه مردم بنجوای - یکی دیگر از شهرهای مهم زمین داور -

۱. همان، ص ۱۹۳.

۲. همان، ص ۳۰۶.

۳. همان، ص ۳۰۸.

۴. منهاج السراج، طبقات ناصری، ج ۱، ص ۲۲۷.

۵. همان، ج ۱، ص ۲۴۳.

۶. همان، ج ۱، ص ۳۴۱.

۷. مؤلف مجهول، حدود العالم من المشرق الى المغرب، ص ۱۲۴.

صواف بودند.^۱ در شهر بنجواى گاو، گوسفند، ديگر چارپايان اهلى و غلات به وفور يافت مى شد و يکى از منابع درآمد و امرار معاش مردم محسوب مى شد.^۲ برخى از منابع، از وجود طلا و نقره در مناطق کوهستانی اين منطقه گزارش داده اند.^۳

شهرهاى درتل و درغش که از توابع زمين داور شمرده مى شدند، شهرهاى تجارى بودند که علاوه بر ساختمان هاى مستحکم، بازارهاى درخور توجه و پررونقى داشتند که محل تجارت تاجران و بازرگانان مختلف بود.^۴ بنا بر اين، مى توان گفت: اقتصاد زمين داور در تجارت، کشاورزى و دامدارى استوار بوده است. اين منطقه مرکز تجارى بوده که زعفران، غلات، دام و محصولات دامى به مناطق هم جوار و ديگر مناطق صادر مى نموده است. در مورد استخراج و استفاده از معادن طلا و نقره گزارشى نشده است.

۶. جغرافياى فرهنگى

از فرهنگ و آداب و رسوم مردم زمين داور اطلاعى نيست، جز اينکه ساکنانش ترک خلع بودند و تا قرن ها شاخصه هاى فرهنگ بومى خویش را در پوشش، زندگى و رفتار حفظ نمودند. آن ها مردمى متمکن بودند که آداب و رسوم ترکانه خویش را در لباس و ساير امور زندگى حفظ کرده بودند؛^۵ بلکه اين آداب را در تمامى امور حتى در صنعت اسلحه سازى و فنون جنگى دنبال مى کردند.^۶

ساکنان اين منطقه تا دوران خلافت عثمان و حمله عبدالرحمن بن سمره به اين نواحى مسلمان نشده بودند و بر کيش بت پرستى که به احتمال بسيار قوى، آيين بودايى بوده است باقى بودند. به نظر مى رسد پس از فتح زمين داور به دست عبدالرحمن سمره جمع کثيرى از آنان تا مدت ها بر عقايد بت پرستى باقى بودند؛ چون فتح اين منطقه، فتح به صلح بود. اين منطقه به همراه ديگر مناطق هم جوارش تا اواخر سده نخست هجرى بارها و بارها عليه فاتحان مسلمانش شوريد و به حمايت از حاکمان بومى خود قيام نمود. در سرزمين داور بتى وجود داشت به نام «بت زور» که گفته مى شود از سرزمين سند

۱. مؤلف مجهول، تاريخ سيستان، ص ۳۱.

۲. شريف ادريسى، نزه المشتاق فى اختراق الافاق، ج ۱، ص ۴۵۹.

۳. مؤلف مجهول، حدود العالم من المشرق الى المغرب، ص ۴۶.

۴. شريف ادريسى، نزه المشتاق فى اختراق الافاق، ج ۱، ص ۴۶۱.

۵. ابن حوقل، صورة الارض، ج ۲، ص ۴۱۹.

۶. شريف ادريسى، نزه المشتاق فى اختراق الافاق، ج ۱، ص ۴۶۶.

بدان جا آورده بودند.^۱ این بت بر قله کوهی به نام «زون» مستقر بود و پیکری از طلا و چشمانی از یاقوت داشت.^۲ برخی این بت را برحسب مکان استقرارش که کوه «زون» بوده، بت «زون» نامیده‌اند. عبدالرحمن بن سمره در زمان عثمان در حمله‌ای که از سوی مسلمانان به ساکنان بومی این دیار داشت، این بت را غنیمت گرفت، چشمان یاقوتی‌اش را درآورد، دستان زرینش را برید و برای خود تصاحب نمود و بقیه آن را به مرزبان آن‌جا واگذار کرد.^۳ البته برخی از گزارش‌ها حاکی از آن است که بقایای این بت تا زمان حکومت عمرولیث صفاری وجود داشته و به‌دست او تصاحب شده است.^۴

بت زور و وجود آن در این سرزمین نظریه بودایی بودن مردم این منطقه پیش از ورود اسلام را تقویت می‌کند. چون اولاً طبق گزارش‌های تاریخی این بت را از سرزمین سند که پیرو بودا بودند به این‌جا آورده بودند؛ ثانیاً بت‌های بودایی و عبادتگاه‌های آن‌ها در دیگر مناطق هم‌جوار و نزدیک زمین داور به گونه‌ای است که این ادعا را ثابت می‌کند. نکته دیگری که از بت زور یا زون می‌توان دریافت این است که زمین داور در دوران پیش از ورود مسلمانان یکی از مراکز مهم و مورد توجه آیین بودایی بوده است که چنین بت مجلل و گران‌بهای در آن مستقر بوده است؛ بتی که به لحاظ زیبایی و نفیس بودن، مورد توجه فرماندهان، تاریخ‌نگاران و جغرافی نویسان مسلمان قرار گرفته است.

نتیجه

داده‌های تاریخی در مورد زمین داور، اندکند و بسیاری از پرسش‌های ذهن کنجکاو و علاقه‌مند تاریخ این منطقه بدون پاسخ می‌ماند. با این حال، براساس یافته‌های پژوهشی و تاریخی استقراء ناقص این نوشتار، زمین داور در طول جغرافیایی ۱۰۴ درجه و ۳۰ دقیقه و عرض جغرافیایی ۳۷ درجه قرار داشت. این منطقه در نزدیکی محل تصادم دو رود ارغنداب و هیرمند واقع بود؛ از آب‌های فراوان و باغستان‌های بسیار برخوردار بود، چون در مسیر رود هیرمند قرار داشت. درختان صنوبر و ابهل و گل‌ها و گیاهان خوش‌بو در آن می‌روید و مارهای سمی و افعی، راسو، خارپشت و جوجه تیغی در آن‌جا فراوان یافت می‌شد. زمین داور دارالملک زمستانی سلطان غیاث‌الدین غوری شنسی بود و به همین

۱. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۵۷؛ صفی‌الدین عبدالمومن، مرصده الاطلاع، ج ۲، ص ۶۷۵.

۲. هشام بن محمد کلیبی، کتاب الاصنام (تنکیس الاصنام)، ص ۶۹.

۳. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۳۴.

۴. یوزف مارکوات، ایرانشهر در جغرافیای بطلمیوس، ص ۲۳۲.

سبب، باغ ارم که باغی بسیار سرسبز، وسیع و کم نظیر بود در آن جا ساخته شده بود. مهم‌ترین محصول زمین داور زعفران بود و تجارت در آنجا رونق داشت. ساکنانش قوم خلیج و ترک تبار بودند و بت زور مهم‌ترین اثر فرهنگی آن بود. مسلمانان برای نخستین بار در زمان عثمان بن عفان به این دیار دست یافتند و از آن پس، کمتر زمانی گذشت که این منطقه شاهد نبرد و درگیری نظامی نباشد.



منابع

۱. ابن اعثم کوفی، *الفتوح*؛ تحقیق: علی شیری، چاپ اول، بیروت: دارالاضواء، ۱۴۱۹ق.
۲. ابن حوقل، *صوره الارض*؛ بیروت: دارصادر، افست لیدن، ۱۹۳۸م.
۳. ابن سعد، *الطبقات الكبرى*، تحقیق: محمد عبدالقادر عطا، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۰ق.
۴. ابن عبدالبر، *الاستیعاب*؛ تحقیق: علی محمد البجاوی، چاپ اول، بیروت: دارالجیل، ۱۴۱۲ق.
۵. ابن فقیه، *البلدان (ترجمه مختصر)*، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹ش.
۶. ابن فقیه، *البلدان*، چاپ اول، بیروت: عالم الکتب، ۱۴۱۶ق.
۷. بلاذری، *انساب الاشراف*، تحقیق: سهیل زکار و ریاض زرکلی، چاپ اول، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۷ق.
۸. بلاذری، *فتوح البلدان*، بیروت: دار و مکتبه الهلال، ۱۹۸۸م.
۹. پیروز مجتهدزاده، *جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی*، چاپ اول، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، ۱۳۸۱ش.
۱۰. خلیفه بن خیاط، *تاریخ خلیفه بن خیاط*، تحقیق: فواز، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۱۱. ذہبی، *تاریخ الاسلام*، تحقیق: عمر عبدالسلام تدمری، چاپ دوم، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۱۳ق.
۱۲. زرکلی، *الاعلام*، چاپ هشتم، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۸۹م.
۱۳. سهراب، *عجایب الاقالیم السبعه*، تهران: پژوهشکده فرهنگ و هنر اسلامی.
۱۴. شریف ادیسی، *نزهه المشتاق فی اختراق الافاق*، چاپ اول، بیروت: عالم الکتب، ۱۴۰۹ق.
۱۵. شمس الدین محمد، *نخبه الدهرفی عجائب البر والبحر*، چاپ اول، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۲ش.
۱۶. صفی الدین عبدالمومن، *مراصد الاطلاع علی اسماء الامکنه والبقاع*، چاپ اول، بیروت: دارالجیل، ۱۴۱۲ق.

۱۷. قدامه بن جعفر، *الخراج وصناعه الكتابه*، بغداد: دارالرشید للنشر، ۱۹۸۱م.
۱۸. گردیزی، *تاریخ گردیزی*، تحقیق: عبدالحی حبیبی، چاپ اول، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳ش.
۱۹. مجهول المؤلف، *حدود العالم من المشرق الى المغرب*، قاهره: الدارالثقافیه للنشر، ۱۴۲۳ق.
۲۰. مسعودی، *مروج الذهب و معادن الجوهر*، تحقیق: داغر اسعد، چاپ دوم، قم: دارالهجره، ۱۴۰۹ق.
۲۱. مقدسی، *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، ترجمه: شرکت مؤلفان و مترجمان، چاپ اول، تهران: ترجمه: شرکت مؤلفان و مترجمان، ۱۳۶۱ش.
۲۲. مقدسی، *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، چاپ سوم، قاهره: مکتبه مدبولی، ۱۴۱۱ق.
۲۳. منهج السراج، *طبقات ناصری*، تحقیق: عبدالحی حبیبی، چاپ اول، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳ش.
۲۴. مؤلف مجهول، *تاریخ سیستان*، تحقیق: ملک الشعراى بهار، چاپ دوم، تهران: کلاله خاور، ۱۳۶۶ش.
۲۵. هشام بن محمد کلبی، *کتاب الاصنام (تنکيس الاصنام)*، تحقیق: احمدزکی باشا، چاپ دوم، قاهره: افست تهران (همراه با ترجمه)، نشر نو، ۱۳۶۴ش.
۲۶. یاقوت حموی، *معجم البلدان*، چاپ دوم، بیروت: دارصادر، ۱۹۹۵م.
۲۷. یوزف مارکوات، *ایران شهر در جغرافیای بطلمیوس*، چاپ اول، تهران: انتشارات طهوری، ۱۳۸۳ش.